

درباره دموکراسی در عصر سرمایه‌داری انحصاری

مقصود از سرمایه‌داری انحصاری همانا سرمایه‌داری تکامل‌یافته امپریالیستی و مسلط در عرصه بین‌المللی است که در اواخر سده نوزدهم میلادی به بعد پدید آمده است و امروزه شامل لایه‌های فوقانی سرمایه در کشورهای پیشرفته و تا حدی در بعضی از کشورهای عقب‌مانده (در حال توسعه) می‌شود. و مقصود از دموکراسی عبارت از دموکراسی بورژوازی حاکم، دموکراسی در چارچوب حاکمیت سرمایه، در کشورهای پیشرفته و بسیاری از کشورهای عقب‌مانده در زمان حاضر می‌باشد.

تا آنجا که من میدانم، برخلاف این تصور که دموکراسی بورژوازی در عصر امپریالیسم، منطبق با «گندیدگی» کلیت مناسبات بورژوازی حاکم در کشورهای پیشرفته، دموکراسی گنبدیده‌ایست، واقعیت آنست که این دموکراسی ادامه رویهمرفته تکامل‌یافته همان دموکراسی بورژوازی در دوران رقابت آزاد یعنی در دوران سرمایه‌داری ماقبل امپریالیسم می‌باشد (می‌گویم رویهمرفته زیرا پسرقت‌ها یا به بیانی صحیح‌تر پدیده‌هایی چون شنود مکالمات تلفنی یا بازرسی ایمیل‌های شهروندان توسط حکومت‌ها در سالهای اخیر بویژه در ایالات متحده آمریکا نیز در این دموکراسی بوجود آمده است). کسب حق رأی در انتخابات مختلف توسط زنان، که در بسیاری از کشورها در حدود اواسط قرن بیستم و در برخی دیگر قدری زودتر و یا دیرتر و بهرحال در همه آنها در دوران امپریالیسم متحقق شده است، بنظر می‌رسد که مهمترین مشخصه تکامل دموکراسی بورژوازی در این دوران تا کنون می‌باشد. البته این تکامل دموکراسی بورژوازی، مانند همه دستاوردهای اجتماعی بالنسبه مترقی در دوران پیشین سرمایه‌داری رقابتی، در نتیجه مبارزات طبقاتی و اجتماعی علیه عملکرد سرمایه در قلمروی سیاسی صورت گرفته است ولی بهرحال این دموکراسی بدین طریق تکامل یافته یعنی با حفظ کامل ماهیت بنیادین ویژه خودش گسترش و ارتقاء یافته است و نه اینکه گنبدیده شده باشد؛ و هر جا هم که تا اندازه‌ای به چپ یا به راست متمایل شده باشد، در آنجا بهمان اندازه دموکراسی بورژوازی، لیبرالی محسوب نمی‌شود. بهر صورت، واقعیت چنین است که بیان شد.

اصولاً این نظر لنین - اظهار شده در «امپریالیسم بمتابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» - که سرمایه‌داری با گذار به مرحله امپریالیسم دیگر به سرمایه‌داری (و طبعاً همراه با دموکراسی‌اش) گنبدیده و طفیلی تبدیل می‌شود غلط بوده و غلط از آب درآمد. او این گنبدیدگی و طفیلی‌گری را بمعنای چیزهایی چون از بین رفتن «انگیزه ترقیات تکنیکی» و تبدیل سرمایه‌داران به یک «قشر تنزیل‌بگیر» که از شرکت در روند تولید برکنار شده و از طریق «سفته‌بازی» زندگی می‌کند و غیره میدانند درحالیکه برکناری سرمایه‌داران از مدیریت روند تولید در موسسات تولیدی و تبدیل آنها به یک قشر باصلاح تنزیل‌بگیر که حاکی از گنبدیدگی نظام سرمایه‌داری نیست و سرمایه‌دار چه خودش و چه مدیر حقوق‌بگیرش روند تولید را اداره و رهبری کند در هر دو حال طفیلی است یعنی از دسترنج کارگران زندگی خود را می‌گذرانند و برای طبقه کارگر فرقی نمی‌کند که مدیران حقوق‌بگیر روند تولید کاپیتالیستی را مدیریت می‌کنند یا خود سرمایه‌داران؛ و واقعیات نشان می‌دهد که رشد تکنولوژی در مرحله سرمایه‌داری انحصاری و امپریالیسم بطور کلی همانند دوران رقابت آزاد و حتی امکاناً سریعتر از آن ادامه داشته و دچار رکود و یا قطع نشده است. سرمایه‌داری، در طی فرایند حیات خود، همینه که به مرحله‌ای از تکامل رسید که پیش شرط مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم فراهم گردید، دیگر از لحاظ تکامل تاریخی بشر وجودش زائد و غیرضروری می‌گردد و در این مرحله نه واژه‌هایی چون «گندیدگی» و «طفیلی‌گری» بلکه کلماتی چون «زائد» و «غیرضروری» شدن وجودش برای توصیف آن مناسب بنظر می‌رسد.

اینکه امروزه در کشورهای سرمایه‌داری باصلاح دموکراتیک مثلاً بطور عمده یک یا دو حزب بورژوازی هستند که میتوانند قدرت سیاسی حاکم را در دست گیرند یا مثلاً رسانه‌ها عموماً یا عمدتاً ایده‌ها و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی بورژوازی یا مورد توافق بورژوازی را تبلیغ و ترویج می‌کنند و غیره بمعنای نبود همان دموکراسی بورژوازی دوران رقابت آزاد یا عدم تکامل آن در حدود یک صد سال گذشته نیست. چنین چیزهایی طبعاً از خصوصیات ذاتی و ویژه دموکراسی بورژوازی یعنی دموکراسی لیبرالی و صوری هستند و ناقض آن نمی‌باشند و دلالت بر گنبدیده بودن آن در دوران حاضر نمی‌کنند.

البته طبقه کارگر و کمونیست‌ها بایستی، در جوامعی که دموکراسی بورژوازی حاکم است، همواره و بطور پیگیرانه دست به افشای این نوع دموکراسی و ماهیت آن بزنند. اما اولاً باید واقعاً توجه داشته باشند که بهر حال حاکمیت همین دموکراسی بورژوازی محیط اجتماعی مساعدتر و قابل تحمل تری نسبت به محیط اجتماعی تحت سلطه رژیم‌های بورژوازی استبدادی چه از لحاظ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و پیشبرد خواسته‌ها و اهدافشان برای آنان و چه بلحاظ کلی و برای عموم مردم ایجاد میکند؛ و ثانیاً در کشورهای تحت حاکمیت رژیم‌های استبدادی- که امروزه شامل بخشی از کشورهای عقب‌مانده میشود- طبقه کارگر و کمونیست‌ها باید برای تحقق همان دموکراسی بورژوازی نیز مبارزه کنند و یا لاقلاً کمتر یا بیشتر نمیتوانند با خواست و مطالبه برای آن از سوی دیگران مخالفت نمایند.

ضعف کمونیست‌ها و نداشتن پیوند با توده‌های وسیع کارگر و عدم برخورداری کافی طبقه کارگر از خودآگاهی طبقاتی و غیره در جوامع سرمایه‌داری دموکراتیک کنونی، اگر نه تماماً لاقلاً عمدتاً به علت غیرقابل استفاده بودن دموکراسی بورژوازی برای آنان نبوده و علت تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک دیگری دارد. دموکراسی بورژوازی به سهم خود نسبت به نظام‌های استبدادی محیط اجتماعی بالنسبه مساعدتری برای طبقه کارگر و کمونیست‌ها بلحاظ فعالیت‌های مبارزاتی و پیشبرد اهداف سیاسی و اجتماعی‌اشان بوجود می‌آورد.

علل بازپس‌گیری بخشی- و نه تمام یا عمده- دستاوردهای گذشته طبقه کارگر در چند دهه اخیر در بسیاری از کشورهای پیشرفته را نه در دموکراسی بورژوازی کنونی بلکه در لیبرالیسم اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی‌ای که حکومت‌های این کشورها درپیش گرفته‌اند باید جستجو کرد و غیره و غیره.

حمید پویا

۲۹ مه ۲۰۱۴